

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که بحث را بردیم روی قاعده‌ای، دیگر از روایات و نصوص خارج بشویم.

مسئله اخذ اجرت بر واجبات که آیا می‌شود اخذ اجرت بر واجبات کرد یا نه؟ عرض کردیم از حتی نسبت داده شده که از زمان

پیغمبر (ص) هم در بعضی از فروع مسئله، مثلاً پیغمبر (ص) امیری معین کردند یا قاضی معین کردند.

عده‌ای از فروع مسئله منصوص است محل کلام است. عده‌ای هم از زمان صحابه و از زمان تابعین و فقها هم عده‌ای از مسایل البته

عرض کردیم مجموعه مسائلی را که از فقه اهل سنت یا ما هم به مناسبت داریم، یکنواخت نیستند. بعضی یک حالت اجتماعی دارند مثل

قضا، بعضی شهادت است، بعضی حالت استحباب دارد مثل اذان، اخذ اجرت، آن از پیغمبر (ص) هم اخذ اجرت نقل شده در مطالب

قربانی به اصطلاح. بعضی در واجب است. دیگر طبعاً فقهای بعدی هم طبق همین که جزو واجب باشد یا نباشد، نمی‌دانم واجب عینی

باشد کفایی باشد، بحث‌هایی است که مطرح شده است.

و به لحاظ فقهی هم عرض کردیم مثلاً شیخ در مبسوط یک جور فتوا در بحث قضا داده است. در نهاییه جور دیگر داده است. و

توضیحاتش را هم عرض کردیم آن که در کتاب مبسوط گفته ریشه‌اش از اهل سنت است طبق قاعده بیشتر. اما آن که در کتاب قضا است

از روایات اخذ شده است.

به هر حال متعرض این قسمت شدیم و عرض کردیم تدریجاً از آن عنوان مفرد درآمد رفت روی عنوان وجوب، اخذ اجرت بر وجوب،

واجب یا وجوب، بر واجب و سرش هم این بود که از همان اوایلی که متعرض مسئله شدند، تعبیرشان این بود که ان صفت الوجوب تنافی

اخذ الاجره، دیگر این تعلیل، این علت و استظهار این شد خود حکم، تدریجاً. مثل کتاب شرایع مثلاً، و لا يجوز اخذ الاجره علی الواجب.

و دیگر بعد از آن هم خب دیگر در فقه شیعه بیشتر رویش بحث شد. اهل سنت هم طبیعتاً دارند به همین عنوان، چون عنوان صفت وجوب

را آنها هم دارند. البته این بود که تعبیرشان در این جهت مختلف بود. یعنی تعبیر فقهاء چه سنی چه شیعه، بعضی همین اجمال بود که

وجوب جمع نمی‌شود. بعضی هم سعی می‌کردند مطلب را شرح بدهند، مختلف از آن استنباط می‌شد. لذا مثلاً عده‌ای فی ما بعد آمدند

تدریجاً وجوه را جمع کردند، جمع شد و مثل مرحوم اصفهانی و مرحوم استاد باز از این مجموعه اینها را دسته بندی کردند و به این صورت درآمد.

ما هم عرض کردیم این مطالبی را که مرحوم آقای اصفهانی در هفت وجه فرمودند. استاد هم در هشت وجه یا نه وجه، اینها را زوایایش را حساب بکنیم، آن نکته های خاص را که مثلاً نکته چیست؟

مثلاً وجه اول که با مناقشات مرحوم آقای اصفهانی گذشت، بحث مالیت عمل است. کأنما این بحث قبول می کند که عمل حر مال است. آن وقت اگر وجوب آمد اسقاط مالیت می کند. این خلاصه وجه اول. وقتی که یک عمل واجب شد دیگر مالیت خارج می شود. اگر واجب نشد می شود مال باشد، مقابل به مال باشد. اما وقتی واجب شد دیگر مالیت ندارد.

س: وجه اول عدم مالیت بود

ج: همین دیگر به خاطر وجوب، از مالیت خارج می شود. پس ما باید فرض کنیم مالیت مال حر را

س: ۰۴:۰۰

ج: که چه؟

س: ان عمل الحر ما هو عمل ليس بمال،

ج: بله، نه این وجه ثانی است.

وجوب العمل یسقط، بله، البته این عبارت اول درست است اینها گفته، اما احترام غیر از مالیت است.

س: قبول ندارد مالیت را دیگر

ج: می گویم احترام غیر از مالیت است. و لذا ایشان در مقام جواب هم دارد، یتفرع التزم من جملة من الاعیان و المنافع، پس این مالیتش

هست.

عبارتش روشن نیست چون ایشان نوشته بعض الاعاظم. ما به این صورت را همچنین جمع و جورتر از آقایان که نکات فنی بحث کاملاً

روشن بشود.

پس وجه اول اینکه وجوب از مالیت می اندازد. حالا به قول ایشان شاید عبارت مرحوم محقق اصفهانی خیلی روشن نباشد.

خب ایشان اشکال می کنند که نه وجوب از مالیت نمی اندازد. مالیت یک امری است فی نفسه، وجوب منافی با مالیت ندارد.

البته مرحوم اصفهانی بحث ملکیت را هم دارند اینجا و فرق می گذارند بین مالیت و ملکیت. لکن در تقریرات استاد ملکیت هم اضافه شده که عمل ملک است، حالا نمی دانم شاید هم از مقرر مثلاً از مجموع کلمات.

علی ای حال چون اگر ملک باشد، فرض کنید یک کسی که الان توانایی کار دارد ولو کار پیدا نمی شود، چون مالک عمل که هست، پس مثلاً زکات به او نمی رسد، این اموالی که طبق این عنوان است به او نمی رسد. و این خیلی مشکل است فتوای به آن.

علی ای حال این در فقه هم مطرح است. چون یک روایتی از پیغمبر (ص) هست، لا تحل الزکاة لذی مرة سوی، مرة یعنی قدرت، کسی که توانایی دارد و سالم است. آنجا هم محل کلام شده که قبول بکنند یا نکنند. به هر حال ملکیت حضرت استاد یک ملکیت هم اضافه فرمودند که عمل حل ملک است و البته یکی دوبار گفتند. بیشتر روی مال رفتند، مال، آن وقت این تصویرش هم مثل اینکه انسان می گوید یک کیلو گندم فروختم، چطور مالک، مال به آن معنا نیست، یک کیلو گندم، چون عنوان کلی است که، اما وقتی این در ذمه می گیرد، مالیت پیدا می کند. می گوید عمل هم همین طور است، مالیت عمل به این است. مثلاً این آقا الان دارای قدرت مثلاً بنایی است، این مالیتش به این لحاظ است، عملش به این لحاظ مال است.

به هر حال این یک وجه. وجه حالا وجوب مخرج از مالیت یا مخرج از ملکیت. دو تا. وجه دوم، البته ایشان نوشته مما احتمله بعض اعظم العصر فی اثناء کلامه، واضح نقل نکرده است، شاید هم احتمله.

وجه دوم این است که عمل مال نیست، لکن عمل محترم است. حرمت عمل مومن. بحث مالیت نیست، ملکیت هم نیست. حرمت عمل، مومن هر انسانی عملی انجام می دهد، عملش محترم است. چون محترم است، می تواند اخذ اجرت بر آن بکند. عرض کردم مثال عرفی واضحی رفتیم در خیابان دیدیم که بز همسایه در خیابان است، خب آن را می گیریم می بریم منزل، به نیت اینکه از صاحبش پول بگیریم به آن علف می دهیم، وقتی صاحبش آمد بز را می دهیم و پولتان را هم می گیرید. یا نیت تبرع می کنید، مراد از احترام این است. یعنی کاری را که مومن انجام می دهد، حق مطالبه دارد. و مثل و باید مراعات کرد حرمت مال مومن را اموال مومن را احترام کرد.

آن وقت وجوب احترام را بر می دارد. آن قاعده حرمت عمل المومن، آن جایی است که واجب نباشد، وقتی وجوب شد، الزام شد، دیگر الزام آن قاعده حرمت را بر می دارد. بلکه الزام در ناحیه سلب هم همین طور. شارع الزام کرد کسی را که این کار را انجام نداده، مثلاً بلا نسبت

شراب نخورد، اخذ اجرت می کند برای شراب خوردن، آن هم نمی شود، چه واجب چه حرام الزام حرمت عمل را بر می دارد. و اگر حرمت عمل برداشته شد، اخذ اجرت در مقابل این عمل که حرمت ندارد از قبیل اکل مال به باطل است. این هم اشکال شیخ انصاری. این اشکال خود مرحوم شیخ انصاری، که صفت یعنی وجوب، احترام عمل مسلم را بر می دارد، چون الزام دارد. البته این فعلاً ایشان وجوب گفت، ما گفتیم شاید ممکن است ایشان بگویند در نفی هم همین طور است فرقی نمی کند. الزام کلاً حرمت عمل را بر می دارد. مثلاً شارع به او گفت این گوسفند را برو نگهداری کن، گفت خیلی خب، بعد برد در خانه اش نیت کرد که از صاحبش آمد از او پول بگیرد، می گویند نمی شود دیگر، وقتی شارع به تو گفت، چه می خواهی پول بگیری، دیگر پول گرفتن معنایی ندارد. بعد از اینکه الزام شرعی آمد، یا الزام شرعی آمد که تو این کار را نکن، شارع گفت تو حق نداری به این گوسفند دست بزنی، مع ذلک گرفت و برد خانه و گفت من پول می گیرم از مالک، خب این ندارد حرمت عمل ندارد. الزام با حرمت عمل با احترام عمل جمع نمی شود، با احترام عمل، الزام چه الزام سلبی و چه الزام ایجابی. روشن شد؟ این ادعای شیخ قدس الله نفسه.

مرحوم استاد از دو زاویه کلام شیخ را من دیگر مختصر از کلام استاد می گویم، بعد می رویم کلام مرحوم، مرحوم اصفهانی را هم گفتیم، اما توضیح بقیه کلام ایشان.

یکی اینکه اکل مال به باطل صدق نمی کند. خب این را ما چون چند بار تکرار کردند، ایشان و ما هم تکرار کردیم. یک بحثی است لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل، مراد از باء مقابله است یا بای سببیت؟ چون اگر مبادله یعنی مقابل کی می دهید، فرض کنید مثلاً شما یک مال بدهید در مقابل اینکه مثلاً شما ده دقیقه تنفس بکن، خب او خودش تنفس می کند دیگر. اکل مال به باطل، در مقابل باطل. یک مقدار خاک کوچه را می گوید به تو فروختم یک میلیون تومان، خب این اکل مال به باطل. اکل مال به باطل به معنای اینکه به ازاء باطلی به ازاء چیزی که ارزش ندارد شما پول بگیری. این معنایش، اینجا هم وقتی عمل محترم نبود، شارع الغاء احترام کرد، به ازای عمل غیر محترم پول بگیرد، این اکل مال به باطل است.

مرحوم استاد از سابق هم اشکال می کردند. ایشان هم چون بعد دارد الا ان تكون تجارة عن تراض، مراد از با سبب است نه مقابله. یعنی مال را با سبب باطل مثل قمار، نه اینکه در مقابل چه باشد، با سبب باطل، و لذا باید ثابت بشود که این سبب باطل، در ما نحن فیه ثابت نیست که این سبب باطل است. شارع به من گفته گوسفند همسایه را نگهداری کن در خیابان دیدی، اما این معنایش این نیست که عمل

من باطل بشود، من می توانم بروم نگهداری کنم به امثال شارع، در عین حال هم بگویم اگر صاحبش آمد از او پول می گیرم. این چه مشکلی دارد؟

یک اشکال استاد این است که آیه مبارکه ناظر به سبب است نه ناظر به بدل. یعنی باء برای سببیت است، مثل کتبت بالقلم، نه برای مثل آلت و این جور چیزها، نه برای مبادله، برای مبادله نیست. مثل بعث الکلام بدرهمین مثلاً، اینجا برای مبادله نیست. لکن ما سابقاً هم توضیح دادیم که باء اصولاً به هیچ کدام از این معانی نیست. در مباحث لغوی هم گفتیم اینجا هم چند بار عرض کردیم. این مطلبی را که در مغنی نسبت می دهد به علمای بصره، که باء برای الصاق است، همین درست است. دیگر توضیحاتش چون تکرار است، و نحوه الصاق فرق می کند. مبادله هم یک نحو الصاق است، نمی دانم سببیت هم یک نحوه الصاق است، آله بودن همان.

س: از باب مصادیق هست اینها

ج: بله اینها از باب مصادیق هستند. و می شود معنی خودش این باشد لا تأکلوا اموالکم به سبب باطل، در مقابل باطل، مشکل ندارد هر دو باشد. آن وقت الا ان تكون تجارة عن تراض، مضافاً بگوئیم در لغت عرب و در قرآن استثنای منقطع وجود دارد، مشکل ندارد، استثنای منقطع یک چیز شاذی نیست که بگوئیم حمل کلام بر استثنای منقطع موجب بطلان است.

به هر حال ما این را یک نکته می گیریم. تا اینجا سه تا نکته، چون ما مجموعه کلام را جمع و جور می کنیم.

نکته اول: وجوب مالیت را بر می دارد از عمل. عمل حر اگر مال باشد به خاطر وجوب برداشته می شود.

نکته دوم: ملکیت را بر می دارد. البته چون مرحوم آقای چیز هم نگفتند ملکیت خیلی بعید است. حالا نمی دانم در کلام استاد هم شاید همین جوری مقرر اشتباه نوشته است.

نکته سوم: وجوب حرمت عمل را بر می دارد.

نکته چهارم: آیه اکل به مال به باطل. تا اینجا چهار نکته.

خب، نکته مرحوم استاد را هم عرض کردیم. ایشان کلامش کمی مجمل است غیر از مسئله اکل مال به باطل. اما مرحوم آقای اصفهانی استاد ایشان خیلی روشن وارد بحث شدند.

ایشان می فرمایند که وجوب حرمت عمل را بر می دارد که عمل دیگر محترم نیست، ایشان می گوید عمل دو تا حرمت دارد، یک حرمت فی نفسه دارد، مالش خودش یک چنین چیزی، یکی هم حرمت به نحو اضافه به مالک دارد. وجوب این دومی را بر می دارد، یعنی چه بخواند یا نخواند باید انجام بدهد، شارع گفت تو بخوانی یا نخوانی باید این بز را ببری در خانه نگهداری کنی، فرض کنی من باب مثال، چه بخواند چه نخواند باید انجام بدهد، چه بخواند یا نخواند باید انجام ندهد، باید شراب نخورد بخواند یا نخواند، الزام معنایش این است دیگر احتیاجی به رضای او ندارد. اما از یک طرف هم خود عمل فی نفسه احترام دارد، نگهداری بز خودش یک عملی است دیگر، حالا کار به مالکش نداریم. نگهداری بز غذا دادن به بز خودش اینها یک عملی است، و اینها یک ضمانی دارد، مقابلی دارد، آن وقت وجوب این را بر نمی دارد. چون وجوب ناظر به چیست؟ ناظر به این است که شخص را وادار به کار بکند. وجوب یعنی این دیگر. یعنی تو آقا این بز را حتماً ببر خانه، کأنما فرض کنی دستش را بگیرد به پای بز ببندد با نخ همین جور که می رود خانه بز هم همراهش برود خانه، مثلاً اینجوری یک چیز حالا بخوانیم تشبیه معقول و محسوس بکنیم وقتی بگوییم الزام یعنی به قول معروف بز به او چسبیده است دیگر، رفت خانه بز هم باید برود غذا هم باید به او بدهد، دیگر اراده از خود، پس این قسمت را وجوب بر می دارد. یعنی احترام مالکی، احترام عمل به لحاظ مالک.

اما اینکه بردن خانه، غذا دادن، این که فی نفسه عمل است خب، احترام دارد. بالاخره به او غذا داده، نگهداری کرده، فرض کنی نگهداری یک شبانه روز مثلاً به طور متعارف، حالا ما در بین چوپان ها نیستیم، فرض کنی شبی هزار تومان از او می گیرند برای علف و آب و نگهداری گوسفند. این به جای خودش محفوظ است، این عمل به جای خودش محفوظ است.

لذا مرحوم آقای آشیخ محمد حسین از این راه وارد شده است. درست است وجوب حرمت عمل را بر می دارد لکن معنای اضافه عمل الی المالک، اما حرمت عمل را بر نمی دارد، یعنی به معنای فی نفسه، خود عمل فی نفسه، این را بر نمی دارد. وجوب به این کاری نمی کند، این به حال خودش واجب است. دقت فرمودید؟

این خلاصه نظر ایشان.

و عرض کردم مرحوم آشیخ محمد حسین از این راه آن شبهه معروف را جواب می دهد که اگر کسی مضطر به اکل غذا شد، غذای همسایه یا کس دیگری را خورد، حرمت از او برداشته می شود اما ضامن هست. یعنی حرمت این مال، آنجا حرمت عمل بود اینجا حرمت مال، حرمت این مال به لحاظ اجازه مالکی برداشته می شود، چه مالکش راضی باشد یا نباشد، من می خورم مضطر است دیگر، در شرف

موت است، یا به قول شما عام المجاعه، قطعی است. در حال قحطی واقع شده، در حال قحطی این را می خورد، می خورد به معنای اینکه رضای آن طرف معتبر نیست. راضی باشد یا نباشد. شارع گفت تو باید بخوری خب می خورد، می خواهد طرف راضی باشد یا نباشد. اما اینکه مالی ضایع شده باید به جایش بیاید آن به جای خودش محفوظ است. شارع این را که بر نداشته است.

پس بنابراین واجب است یا می تواند بخورد اما ضامن هم هست.

آن وقت نکته را در آنجا ایشان اینجور توضیح می دهد. نکته اش این است که حرمت مال، اینجا حرمت عمل، حرمت مال به لحاظ مالکی برداشته می شود اما حرمت مال فی نفسه.

من این را چند بار توضیح دادم. مایک عده به اصطلاح می شود بگویم الان به اینها می گویند احکام جزایی، در حقیقت جزایی نیستند، اینها تابع عنوان تمرد نیستند، عنوان واقع خودشان هستند. یک احکامی داریم که تابع واقع هستند. به این معنا که می آید در واقع یک نقصی پیدا می شود، می گوید شما باید این نقص را جبران کنی، حالا می خواهد عمداً باشد یا نباشد، هر نکته ای باشد، نقص باید جبران بشود. سنگی را برداشتید به یک پرده ای حالا خورد یا نخورد، خورد شیشه همسایه را شکاند، شما نظر به شیشه همسایه نداشتی، بالاخره نقص پیدا شد. این روح قانونی در ذهنتان باشد. جایی که نقص پیدا می شود آن نقص باید جبران بشود. جبران نقص دایره مدار تعمد، عصیان، تمرد، مخالفت با نظام، تابع اینها نیست.

س: دیوار مسجد را خراب کرد؟

ج: خب باید درستش بکند.

س: باید نداریم

ج: چرا؟

س: ضامن کیست؟ ضامن همان مال دیوار تابع مسجد است، چون در ملکیت، شما برای دیوار هم می توانی وقف بکنی، مالک لازم

نیست که انسان باشد یا حیوان، جامد هم می تواند مالک باشد.

ج: ضامن کیست؟ شخص خاصی نیست.

س: ضامن خود، آن ملک مسجد است، ضامن مسجد است. آن نمی خواهد مثل حرم دیگر فرقی نمی کند.

به هر حال آنجا عنوان کافی است یعنی همان عنوان مسجدیت یا خود مسجد کافی است.

س: در فقه گفتند دیگر کسی مسجد را غصب کند ضامن نیست، ضامن به این معنا...

الان مثلاً یک گوشه مسجد را آمده میوه فروشی کرده، بعد از ده روز بیست روز یقه اش را بگیریم بگوییم آقا شما باید این مقدار اجاره

بدهی، چه کسی گفته این را؟

ج: نه اجاره، چون اگر واقعاً، چرا، اگر مسجد

س: نگفتند این را

ج: خب می گوئیم حالا اشکال ندارد. ببینید آن چون به اصطلاح جزو اموال عامه ای است که تصویر در آن نکردند مثل اباحه، مثل میوه ای که روی درخت است. اینجا نیست مسجد، اگر به عنوان ملک مسجد بود و بر آن منافع، مثلاً برایش دکان وقف کردند. این هم جزو همان است چه فرقی می کند.

علی ای حال کیف ما کان دقت بفرمایید شما چه عرض می خواهم بکنم. پس بنابراین ما یک ضابطه کلی داریم. شما قتل خطای، شما اصلاً حواستان نبود، یا انسان خواب پشت بام افتاد روی یک نفر فوت کرد، باید دیه اش را بدهد. چون دیه تابع عصیان و اینها نیست، تابع نقص واقعی است. اصلاً هدف از جعل دیه در دنیای قانون، چه اسلام چه غیر اسلام، چون یک کاری بوده ناگهانی بوده، فرض کنید کسی که منفق در خانواده بوده، نان آور خانه بوده، حالا خطائاً نسیاناً سهواً گشته شده، می آمدند یک مالی قرار می دادند که این خانواده این قصی که برایشان پیدا شده تا یک مدتی جبران بشود، تا خودشان را دریابند، وضع خودشان را. یعنی به جای آن فرد نان آور صد تا مثلاً شتر می دادند، مثلاً هر شتری که می فرستادند دو سه ماه رزقشان را کافی بود، این صد تا مثلاً مال هفت هشت سال بود، تا بتواند این خانواده یواش یواش جای خودش را باز بکند، اگر تجارت هم نکند.

پس بنابراین دقت بفرمایید این جور احکام اینها تابع خودشان هستند. اینها تابع مالک نیستند.

س: به چه دلیلی این هست؟ چه دلیلی که این جبران لابدیت دارد، حتماً باید این مثلاً مال... چرا این شخص باید جبران کند؟

ج: پس چه کسی، کس دیگری جبران بکند؟

س: نه، این که چرا باید جبران بکند اصلاً؟

ج: می گویم چون نقص پیدا شده

س: نقص پیدا بشود.

ج: خب مستند به این است دیگر.

بله، فرض کنید مثلاً همین حادثه منا، آنها می گویند نه این حادثه منا فرض کنید تقدیر الهی بود، من باب مثال می خواهم بگویم، اما در روایات ما دارد که در روز جمعه ای در مسجد کوفه شلوغ شد. مردم که رفته بودند یک جنازه ای افتاد، یک نفر فوت کرده بود بر اثر شلوغی جمعیت، زمان حضرت امیر (ع) بود، مثل همین شبیه حادثه منا، حضرت فرمودند از بیت المال باید بدهید، چون لایط دل امریء مسلم، چون شخص معینی هم که نیست بر می گردد به بیت المال.

س: یک امر تعبدی است یا عقلایی بالاخره؟

ج: اصلش که عقلایی است بعضی خصوصیاتش ممکن تعبدی باشد.

علی ای حال چون نباید یک شخصی خودش، حالا فرض کنید این آقا بی جهت فوت کرد. خب زن و بچه اش و گرفتاری اینها، می آمدند دیه قرار می دادند که این دیه تا یک مدتی اینها خودشان را جمع و جور بکنند دیگر اوضاعشان را. مثلاً شیشه من شکسته شده، نقص دارم، حالا من چه گناهی کردم؟

و یک راه هم لذا عرض کردیم سابقاً یکی از راهها این بود که مثلاً رفع عن امتی الخطأ و نسیان، این اصلاً شامل اینجاها نمی شود چرا؟ این را اگر یادتان باشد چند بار مرحوم آقای خویی و دیگران هم نوشتند. حدیث رفع باید امتنان بر امت باشد، نه امتنان بر فرد. این را توضیحاتش را سابقاً عرض کردیم. اگر بگویند آقا شما خطائاً زدی این شیشه را شکستی، بر شما ضمان نیست. خب درست است، بر او امتنان است ضمان نمی آورد، اما برای صاحب شیشه امتنان نیست، چه متنی است بر او، شیشه اش رفته بیخود و بی جهت.

لذا یکی از چیزهایی که الان عرض کردم کرارا در حدیث رفع، این متأخرین علمای شیعه تحقیقات بسیار خوبی دارند. یکی هم همین است که لسان حدیث رفع روشن شد، این باید امتنان بر امت باشد نه امتنان بر شخص. اگر بخواهیم این جوری باشد، می گویم آقا شما خطائاً زدی، گناه مرتکب نشدی، ایذاء مسلمان نکردی، همسایه را اذیت نکردی، اما از آن طرف هم باید ضامن باشی، به جایش بدهی، به خاطر اینکه برای آنطرف هم امتنان باشد.

علی ای حال کیف ما کان، پس جواب مرحوم آقای آشیخ محمد حسین اصفهانی، البته آشیخ محمد حسین از آیه مبارکه اکل مال به باطل جواب نداده، فقط روی عنوان حرمت عمل رفته است.

بحث سر این است آیا وجوب سوال، حرمت عمل را بر می دارد یا نه؟

مرحوم شیخ می فرماید مطلقاً بر می دارد. مرحوم آشیخ محمد حسین می فرماید: نه، حرمت عمل را به عنوان اضافه به مالک بر می دارد. لذا احترام دیگر ندارد چه مالک بخواهد چه نخواهد. اما حرمت عمل را فی نفسه بر نمی دارد. حرمت فی نفسه را. بالاخره عملی است محترم فی نفسه، این نمی آید بگوید دیگر این عمل احترام ندارد. وجوب حرمت نفسی عمل را بر نمی دارد.

پس یک مثال هم زدیم به مسئله اضطرار و مسئله گرسنگی و قحطی. بعد ایشان می آید که دیگر چون مدتی است ما بحث های قانونی کم کردیم و مفید است بحث های قانونی، چون این بحث های قانونی می تواند ما را ربط به دنیا، به کل دنیا، غرب و شرق و چون بحث های حقوقی است دیگر، بحث های خوبی است. ما دائماً عرض کردیم که هم در بحث هایمان ربط پیدا بکنیم به تاریخ شیعه، هم ربط پیدا بکنیم به تاریخ اسلام و کل مسلمین، و هم ربط پیدا بکنیم به دنیای بشریت، حالا می خواهد اسلام باشد یا نه، این بحث های حقوقی برای دنیای بشریت خوب است، زیربنای خوبی است، تفکر خوبی است.

لذا این بحث ها خوب است، و در غرب هم اینها بحث است دیگر، چون بحث در اینها مطرح نیست.

و دعوا الا فرق، ایشان می خواهد بگوید نه، وجوب با مسئله مضطر و آدم گرسنه فرق می کند. بین ایجاب العمل یکی وجوب یکی ایجاب بذل المال. این بذل مال یک نکته است، ایجاب خود عمل نکته دیگری است. و دعوی الفرق بما محصله، ان لازم یا ان لازم ایجاب العمل، اگر گفت عمل واجب است، مثلاً واجب است شما این گوسفند را ببری در خانه، همان مثال خودمان را بزنیم، لازم ایجاب عمل جواز الزامه به، ما می گوئیم آقا حالا من همیشه تشبیه می کنم تعبیر می کنم تشبیه معقول به محسوس، این گوسفند را یک زنجیر ببندیم به پای آقا همین جوری که می رود خانه این گوسفند را هم همراهش بکشد ببرد خانه، مراد این باشد، من باب مثال عرض می کنم.

جواز الزامه به من دون رضاه، حالا می خواهد راضی باشد یا نباشد، اصلاً بدش هم می آید، می گوئیم نمی شود، تو مجبور هستی، واجب که شد یعنی مجبور. این مال این طرف.

من دون رضاه و نفس الالزام بالعمل استیفاءه، و نفس الالزام بالعمل، یعنی بحث دیگر لازم نیست، یعنی کأنما این عمل دیگر برداشته شد، این عمل انجام شد. عرض کردیم در ذیل اوفوا بالعقود انشاء الله می آید، خود وفا در اصل لغت به معنای تمام است. اوفوا بالعقود،

یعنی عقدتان را تمام کنید. یعنی چه؟ این که اصالة الزوم از اوفوا بالعقود در می آید یعنی این. مثلاً گفتید آقا من این کتاب را فروختم به بیست تومان، طرف هم گفت قبلت، اوفوا یعنی تمامش کنید، شما یک ساعت بعد گفتید نمی خواهم، می خواهم برگردانم، این وفانمی شود، تمام نمی شود. اگر شما هم قدرت بر فسخ داشته باشید، هر طرف قدرت بر فسخ داشته باشند به هم بزنند، این تمام نمی شود دیگر. وکرارا ما این را عرض کردیم خیلی دقت بکنید در عقود صحبت همه از آن جهاتی است که ما قصد می کنیم و انشاء می کنیم. در عقود این مهم نیست، فرض کنید گفتید من کتاب را فروختم بیست تومان، گفت خیلی خب، بعد از نیم ساعت گفت برگشتم، این هنوز کتاب را نگرفته، کتاب دست طرف است، یا کتاب را به او نداده، پول هم نداده، می گوید آقا نمی دهم، پول هم نمی دهم. ما روی این بحث نمی کنیم، اصلاً این بحث نیست. چون این دولت و قانون باید پشت سر کار باشند.

آن که ما در عقود رویش بحث می کنیم آن انشائی که شده است. و لذا در عقود خوب دقت بکنید آن منشأ را حساب بکنید. خیلی این نکته ظریف است.

مثلاً شما در باب نکاح انشاء چه می کنید؟ مثلاً این خانم را در مقابل مهر مثلاً، چون یک اصطلاح را اهل سنت دارند که خیال می کنند مثلاً آنجا مثلاً چیزی در مقابل مهر واقع شده، و عرض کردیم کرارا توسط شیخ طوسی هم در مبسوط از اهل سنت آمده، یواش یواش در شیعه هم جا افتاد، البته بعد شیعه فهمیدند که این درست در نمی آید، چون در عبارت قدماء هم بود، شد به منزلة العوض، المهر بمنزلة العوض. نه، مهر نه عوض است نه به منزله، سنی ها هم به تصور آیه مبارکه، (ان امرأة وهبت نفسها للنبي) چون در اینجا امرأة وهبت، یعنی مهر نگیرد، پس خیال کردند مهر یک معنایی است که معنای هبه در آن دارد، هبه فرض می شود و آن عوضیت است. درست نیست حالا این کنایه عرفی است دیگر. این قانونی نیست، بحث قانونی نیست، بحث کنایه عرفی است.

علی ای حال کیف ما کان پس ببینید دقت بکنید. لذا وقتی ما می گوئیم انشاء عقد می کند، یعنی انشاء این عوضیت یا به منزلة العوض می کند، این لذا من عرض کردم الان هم در بحثهای حقوقی این طور مطرح می کنند، شما در عقد نکاح چه انشاء می کنید. این مهم است. مهر در عقد نکاح چه جایگاهی دارد؟ عوض است، ثمن است، مثنی است، البته مثنی غلط است، مثنی صحیح است لکن خب چون غلط مشهور است مثنی می گوئیم، مثنی است، ثمن است، ثمن است، کدام یکی است؟

ما عرض کردیم در عقد نکاح آن که انشاء می شود علقه زوجیت است. خوب دقت بکنید. یعنی این علقه زوجیت، چطور جعلنا من کل شیء زوجین و اثنین، یک زوجیت تکوینی داریم، این زوجیت اعتباری، در وعاء اعتبار این دو تا را با همدیگر زوج قرار می دهند. انشاء علقه زوجیت.

خب در آیه مبارکه داریم که اگر قبل از اینکه مثلاً زفاف بشود، طلاقش داد نصف مهر، آقایان جمع کرده اند گفتند در علقه زوجیت مثلاً نصف مهر، این هم خلاف قاعده است.

س: زوجیت یک عنوان انتزاعی است

ج: ایجاد است، انتزاع نیست.

اینجا ایجاد است، اعتبارش،

خوب دقت بکنید. ما کرارا عرض کردیم اگر ما باشیم و طبق قاعده اگر علقه زوجیت ایجاد کرد، خوب دقت کنید، علقه زوجیت، در مقابل مهر، مهر را باید بدهد، ولو علقه را شارع به یک نحوی آمد شما، این که گفت تصیف این علی خلاف قاعده است. مثلاً در باب عقد منقطع اگر در مقابل علقه زوجیت گفت مثلاً ده هزار تومان، این در مقابل زوجیت است حالا می خواهد عمل خارجی چیزی باشد یا نباشد، به آن کاری ندارد، اصلاً ربطی به آن ندارد. این در عقود خیلی ظرافت کار را دقت بکنید. هر چیزی حساب خودش.

و لذا ما کرارا عرض کردیم مهر عوض نیست، ثمن نیست، مهر به حسب قاعده حقوقی به منزله شرط است. مثلاً می گوید آقا کتاب را فروختم این قدر، به شرط اینکه برای من یک صفحه نامه بنویسی، من باب مثال. مهر ماهیت حقوقی اش شرط است. عوض نیست. آن که در باب عقد، عقد نکاح را من مثال زدم برای اینکه دیگر یواش یواش می خواهیم قانونی باید فکر بکنیم، آن که هست زن دارد ایجاد می کند علقه زوجیت بین خودش و مرد، این شد عقد، لکن یک شرطی هم قبول قرار می دهد و آن شرط این است که این مبلغ را شوهر به او بدهد. این شرط است.

و باز هم عرض کردیم خصوص مالی را که زن قرار می دهد که شوهر به او بدهد این مهر است. و الا اگر گفت که مثلاً من مثلاً زوجتک نفسی، پدر تو این غیر از این که از طرف او، مثلاً شما به من مهر ما مثلاً فرض کنید یک میلیون تومان، پدرت هم مثلاً صد هزار تومان بدهد، آن پولی را که پدر می دهد مهر نیست. لذا طبق قاعده اگر قبل از دخول هم طلاق داد، باید آن پول را کامل بدهد، آن پول نصفه نمی شود. آن پولی نصفه می شود که مهر است و خصوص مالی است که در متن عقد بناست زوج به زوج بدهد.

اگر خارج از عقد بود. گفت نه آقا من مثلاً زوجتک نفسی، و مهر، پولی هم نخواستیم حالا به خود علقه زوجیت اشکال ندارد، مثلاً دخولش مشکل ندارد. بعد یک بیعی انجام داد در ضمن بیع شرط کرد که مثلاً این قدر پول به شما بدهند به خاطر این علقه زوجیتی که ایجاد کردید، این پول هم نصفه نمی شود. اگر قبل از دخول طلاق داد، این هم نصفه نمی شود. این مهر نیست.

یعنی مهر دارای یک واقعیت حقوقی و قانونی خاصی است. عوض نیست، شرط است، عرض کردیم عمده دلیل مطلب هم روایاتی است که در باب متعه داریم. در باب دائم نداریم. در باب متعه داریم که در عقد منقطع لابد من اجل معلوم و شرط معلوم، از مهر تعبیر به شرط شده است. چند تا روایت هم هست. لابد من اجل معلوم و شرط معلوم؛ یعنی مهر معلوم. لذا خوب اینها را دقت بکنید. چون یواش یواش دیگر می گویم در مسائل عقود باید یواش یواش وارد بشویم. در مسائل عقود مثلاً در باب عقد بیع حالا اگر به جای این مثلاً زن به مرد گفت بعثتک نفسی بکذا، و مرادش مهر بود، درست است؟ نه باطل است. چون مفاد عقد بیع غیر از مفاد عقد نکاح است. مثلاً مفاد عقد اجاره، مفاد عقد اجاره تملیک منفعت است، نه عین، حالا به جای تملیک منفعت این طور گفت، بعثتک سکنی هذه الدار لمدة السنه بکذا، بعثت به کاربرد، ببینید توضیح روشن شد؟ فروختم منفعت یک ساله خانه را فروختم. این هم باطل است. چون منفعت لفظ بیع برای فروش منفعت نیست. خب این ظرافتها را دقت بکنید. لفظ بیع برای تملیک است. العقود تابعة للقصد هم مراد این است. یعنی هر عقدی دارای یک مُنشأً خاصی است، دارای یک اثر خاصی است، شما نمی توانید عقد دیگری را لفظی را که برای عقدی است برای اثر دیگری به کار ببرید.

س: ۳۳:۳۳

ج: به درد نمی خورد، باید صریح باشد، چون عقود اختلاف انگیز است.

پس بنابراین زن نمی تواند بگوید بعثتک نفسی، مهر را بیاورد به یک میلیون تومان. این نمی شود که مراد زوجیت باشد. چون زوجیت و لذا در باب عقود حالا البته در طلاق، در نکاح داریم این بحثهایی می کردند آقایان که نکاح معاطات است خب باطل است بلا اشکال. اصولاً آیه مبارکه (و کیف تأخذونه و قد افضی بعضکم الی بعض و اخذن منکم میثاقاً غلیظاً)، میثاق غلیظ البته اختلاف هست بین مفسرین، لکن ظاهرش میثاق غلیظ همان عقد است، میثاق عقد است، همان قرارداد، آن میثاق به آن است. کلمه غلیظ هم به نظر ما اشاره است ناظر است به این معنا، این قرارداد باید صریح و روشن و واضح باشد. و لذا هم عرض کنم مثلاً بگوییم متعتک نفسی، این واضح

نیست، درست است تمتع ملازم با زوجیت نکاح دارد، ارتباط زوجی. لذا در تمام الفاظی که هست اصرح الفاظ در مسئله نکاح زوجت است، حتی انکحت هم نیست.

س: ۳۴:۴۶

ج: این برای عرفیات عامه خوب است. برای قراردادها نمی شود.

س: این هم امر عرفی است دیگر

ج: نمی شود نه، لذا الان هم اگر دقت کنید قراردادها را خیلی وقتی مینویسند، با دقت و ظرافت و خیلی الفاظ، این راست هم هست، راست است، چرا، چون شبهه انگیز است دیگر، محل غرر است، محل نزاع است، محل سر و صدا است.

لذا در میان الفاظ نکاح، البته الان نکاح هم همین طور شده، نکاح به معنای ارتباط، علقه زوجیت، علقه، لکن چون لفظ نکح زیاد در عرب و در قرآن استعمال شده به معنای خود عمل جنسی، این شبهه را ایجاد می کند که انکحت به معنای عمل باشد، نه به معنای خود علقه باشد.

س: ۳۵:۲۷

ج: بله، اصرح الفاظ در باب نکاح که باید میثاق غلیظ باشد، غلیظ به این معنا که دقیقاً دلالت بکند بر همان که مطلوب است. مطلوب شما علقه زوجیت است. مطلوب شما تمتع نیست. علقه زوجیت است. ولو مهر را می گیرید، اگر همان معنا را بخواهید علقه زوجیت را با بعت بگویید، بگویید بعتک نفسی بمیلیون تومان، این هم نمی شود. یا بعتک سکنی هذه الدار بمیلیون تومان لسنة واحد، این هم نمی شود.

دقت فرمودید؟ چون هر عقدی یک خاصیت خودش را دارد. خصلت خودش را دارد. مثلاً عقد نکاح حقیقتش ایجاد انشاء علقه زوجیت است. این حقیقت عقد نکاح است. حقیقت عقد بیع تملیک عین مال است. حقیقت اجاره تملیک منافع مال است. حقیقت عاریه تملیک انتفاع است. حق انتفاع را به طرف بدهد. هبه هم همین طور و الی آخره.

هر عقدی یک حقیقت خاص خودش را دارد. نمی شود کار دیگری به جای آن کرد.

به هر حال آن وقت این نکته هست وقتی شما یک عقدی را بستید طبق اوفوا بالعقود اگر به این معنا باشد، انشاء الله شرحش در محل خودش انشاء الله می آوریم چون آنجا شبهه دارد که اوفوا بالعقود به این معنا نباشد، چیز دیگری اصلاً مراد باشد.

س: در منقطع پس باید از تمتع استفاده کنیم نه زوجت

ج: چون زوجة است دیگر فرقی نمی کند.

س: نه زوجیت، علاقه زوجیت نیست، نمی خواهیم زوجیت

ج: متعه به آن گفته می شود مثل نکاح.

س: مفهومی همان تمتع است دیگر

ج: نه، ولذا اگر فرض کنید عقد منقطع بست و فرض کنید تمتعی هم نبود، مالک است. بله، می تواند قید کند، در روایت هم داریم که می تواند قید بکند. مثلاً بگوید ده روزه برای هر روز این قدر. اما اگر قید نکرد فقط برای علقه زوجیت.

س: اینها غیر قالبی است دیگر. مفهومی همان تمتع است دیگر

ج: نه، این نکات را عرض کردیم برای همین دیگر. خب ما اصلاً چرا فقه و اصول می خوانیم؟ برای همین کارها. برای این که این کارها پیش نیاید، اشتباهات پیش نیاید. اگر در مقابل علقه زوجیت بود، فرض کنید مثلاً علقه زوجیت موقت کرد بر ده روز، بعد از دو ساعت مدت را بخشید، پول را باید بدهد فرقی نمی کند. چون این در مقابل ایام تقسیط به ایام نمی شود، اگر می خواست تقسیط به ایام بشود.

س: چه زوجیتی است که نه ارث می برد، نه عرض کنم خدمتان اطاعت لازم است در آن. اینها پس زوجیت به معنای مصطلحش نیست.

ج: قطعاً هست دیگر.

علی ای حال دقت بفرمایید الا علی ازواجهم، این همان اشکال معروف آن مردک کیست؟ مأمون و دیگران که این زوجیت نیست. نه زوجیت است واقعاً

عرض کنم خدمت با سعادت شما، اشکال قدیمی است معروف است کیست آن مردک؟ کیست؟ قاضی معروف بنی عباس، یحیی بن

اکثم، که این زوجة نیست و این می شود فمّن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون، چون ملک یمین هم نیست، زوجیت هم نیست، فاولئک هم العادون، که این به قول معروف اشکال معروف مأمون، مأمون گفت که اشکال خوبی است.

.....
به هر حال البته خود یحیی نمی دانم مطلعید یا نه؟

س: اشکال در مشروعیتش است. ما در مشروعیتش بحث نداریم که. بحث این است. شما فرمودید از الفاظ صریح استفاده کند، خب صریح در باب متعه، همان متعت هست، زوجت نمی خواهد علقه زوجیت ایجاد کند.

ج: زوجیت است، علقه زوجیت است.

س: زوجیتی که روحش به اطاعت شوهرش است. به توارث است.

ج: زوجیت قابل تغییر و ان لکل قوم نکاح، قابل تغییر و زیادی است. این زوجیت است، هدفش زوجیت است. چون زوجیت داریم و ملک یمین. ملک نیست زوجیت است.

س: یعنی الان واقعاً از او سوال کنیم می گوید می خواهیم زنم باشد؟ یا می خواهد بساعة از او تمتع ببرد؟

ج: خب آن آثاری است که بار می شود. در زوجه دائم هم همین طور است. ممکن است بگیرد یک روز باشد طلاقش بدهد. مشکل ندارد که در زوجه دائم هم همین طور است.

علی ای حال این هبه مدت هم مثل همان است. زوجیت که واقعا زوجیت است نه اینکه زوجیت نیست.

س: طلاقش کجا بوده، طلاق ندارد که

ج: می دانم هبه اش مثل طلاقش است. البته فرق هم دارند با هم دیگر.

س: روحش جداست اصلاً از زوجیت

ج: همان زوجیت است محدود

این یک احتمالی هست، یک احتمالی هست، این که می گویند در سفر مکه، در آن فتح مکه، یک چند روزی پیغمبر (ص) قرار داده

بودند، احتمال دارد این باشد، احتمال دارد زوجیت نبوده، این که نزدما زوجیت است الان.

حالا آن بحث متعه و تاریخ متعه را نمی خواهیم وارد بشوم.

و کیف ما کان پس بنابراین دقت بفرمایید. اینجا این جور می گویند، می گویند شما عقد را به همان معنایش که انشاء کردید همیشه این است که وفاء بکنید. دقت بکنید. آن وفاء یعنی اتمامش. طبق همان نحوی که شما انشاء کردید. ملکیت عین را انشاء کردید تمامش بکنید. ایفاء اصل ایفاء در لغت که می گویند درهم وافی هم از آن به اصطلاح اصلش آن است، به معنای تمام است، تام، وافی یعنی تام. اوفوا بالعقود آنچه را که قرارداد بستید این قراردادتان را تمام بکنید. ولذا و نفس الالزام بالعمل، البته اینجا ایشان می گوید اگر وجوب آمد، همین که این یعنی این عمل دیگر استیفاء، اینجا مراد از استیفاء آن وفایی نیست که ما، این استیفاء در اینجا مرادش این است که این عمل دیگر تمام شد. یعنی دیگر حرمت ندارد، تمام شد این عمل. استیفاء در اینجا یعنی این عمل تمام شد.

ببینید دقت کنید. ایشان می گوید با خود الزام تمام شد دیگر عمل رفت. شما می خواهید عملاً انجام بدهید یا ندهید. ولذا وقتی که شما گفتید بعثک الدار، تمام شد، هنوز هم خانه را به او تحویل ندادید، یک سال هم باهمدیگر دعوا دارند، آن عمل تمام شد، ملکش است. به مجرد انشاء تمام شد. نه اینکه بعد، اینجا هم ایشان می گوید نفس الالزام، یعنی جعل، نفس همین که جعل وجوب کرد، این نفس الالزام بالعمل استیفاء العمل، کأنما دیگر این عمل تمام شد. یعنی این عمل به اصطلاح من حالا چون سابقاً هم اشاره کردم، این عمل شد مال شارع، دیگر تمام شد. این عمل تمام شد.

س: این وجه دیگری است که الان،

ج: همین می خواهد بگوید احترام ندارد به این معنا. می خواهد بگوید احترام ندارد، یعنی این عمل استیفاء شد. شارع گرفت این عمل را. این وجه دیگر هست، می خواهد حرمت را بر دارد. به خلاف ایجاب بذل الطعام، این غیر از واجب است. ببینید به طرف می گویند واجب است بر تو بذل طعام، این بذل طعام بر تو واجب است معنایش این نیست که این طعام از ملک تو درآمد، خوب دقت بکنید. واجب است شما طعام را به کسی بدهید که در حال ناراحتی است، یا نزدیک موت است یا مثلاً اضطراب شدید دارد. این دو تا با همدیگر فرق می کند. به خلاف ایجاب بذل الطعام، فان لازمه جواز الزامه بالبدل، می توانیم ما الزامش بکنیم، لازمه، بله، جواز الزامه بالبدل، بدل نه بذل، و لیس الزامه بالبدل و عدم منعه عن محتاج استیفاء للمال، یعنی بین مال و عمل فرق است. اینجا معنایش این نیست که این مال دیگر تمام شد و از ملک تو خارج شد، دیگر حرمت ندارد. واجب است بدهی اما مال خودت است، واجب است بدهی. اما دیگر آنجا وقتی گفت شما باید این گوسفند را ببری خانه دیگر تمام شد، این عمل رفت از دست شما درآمد.

لیس الزماً استیفاء للمال یعنی مال دیگر درآمد، البته این وجه دیگری است همان طور که این، مال اصلاً از ملک شما رفت ملک خدا، دیگر از اختیار تو خارج است.

حتی بكون جوازه من دون رضا صاحبه اسقاطاً لاحترام عين الطعام، لذا شما می توانید بدون اجازه بخورید، دیگر عین طعام را اسقاط نکرده، آنجا چرا، عین عمل را اسقاط کرده، این دو تا با همدیگر فرق می کند.

این اشکال مدفوعة بان ایجاب الابدل و ایجاب العمل بملاحظة لازم المزبور، این دو تا با هم فرق می کند، عمل با مال فرق می کند. و ان كان يفتقران بله، الا، ان التجويز الاكل في المخصصه، این که شارع اجازه می دهد حالا ایشان مخصصه فرض کردند، یعنی قحطی یا مثلاً در حال اضطرار، قحطی و اضطرار، متعلق باستیفاء المال، این بالاخره معنایش این است که این مال، و لذا بعضی از سنی ها گفتند ضامن نیست.

به هر حال مگر اجازه نداده اکل، یعنی چه؟ یعنی این مال دیگر نیست. کأنما دهان آقا را باز کردند و مال را گذاشتن دهان آقا دیگر. معنایش این است دیگر، معنایش این است دیگر، اگر بخواهیم تشبیه معقول و محسوس بکنیم معنایش این است. معنای این عمل این است کأنما این مال دیگر تمام شد، استیفاء تمام شد و داده شد به این آقا. به این لحاظ

تجويز استیفاء المال اسقاطاً لاحترام المال، بله، خطها را گاهی ما جابجا می کنیم. الا أن تجويز الاكل في المخصصه ترخيص متعلق باستیفاء المال، فلو كان تجويز استیفاء المال اسقاطاً لاحترامه، اگر این تجويز استیفاء اسقاط باشد، لكان الترخيص المتعلق باكل طعام الغير عند الضرورة اسقاطاً لاحترامه، پس باید بگوییم آن را هم بخورد ضامن نیست، همین طور که از بعضی از سنی ها نقل کردیم.

و حيث لم يكن كذلك، كان دليلاً على ان الإيجاب بلحاظ اللازم المزبور، ایجاب به این نکته که استیفاء است، لیس اسقاطاً لاحترام المال، اسقاط احترام نکرده، محفوظ است.

اینجا هم احترام عمل اسقاط نشده محفوظ است.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين